

نگاهی بر زبانهای باستانی در خراسان

نویسنده: دکتر رازق رویین

ناشر: خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱ حمل (فروردین) ۱۳۹۱

در این گفته هیچ شکی نیست که خراسان بزرگ به ویژه بخش بزرگ آن، افغانستان امروز زادگاه بسی از فرهنگها و زبانها بوده است. بزرگترین و پایدارترین فرهنگهای گذشته این سرزمین را میتوان در زیر نام فرهنگ مزدیسنا، فرهنگ یونان و باختری و فرهنگ خراسانی (دوره اسلامی) بر شمرد. در آغوش این فرهنگها، زبانها با دبیره های چندگانه رشد کرده و بالیده اند. زبانهای آریایی را میتوان به اینگونه دسته بندی کرد:

1- زبان بلخی باستان (یا اوستایی)

2- زبانهای آریایی میانه یا آری:

پهلوانیک (پهلوی اشکانی شاخه - شمال شرقی) زبان پهلوی ساسانی - شاخه جنوبی،

2- زبانهای آریایی میانه شرقی:

سغدی، خوارزمی، سکایی، تخاری (بلخی)

3- زبانهای معاصر آریایی:

دری (فارسی، تاجیکی)

پشتو، کردی، بلوچی، زبانهای پامیری، نورستانی، پشه یی. (۱)

در باره فرهنگها و زبانهای این سرزمین سخنان ناگفته فراوان است. زیرا در درازای دهه های پسین، سده بیستم و دهه آغاز سده بیست و یکم، در اثر تداوم فرمانروایی حاکمان قبیله سالار و بی کفایت، کشور دستخوش بازیهای چندگانه ابر قدرتهای شوروی و امریکا، و همسایه هایی چون ایران و پاکستان شده بود و هیچگونه پرداختی جدی به امر فرهنگ و میراث گرانبهای نیاکان ما نبود، خواهی نخواهی نهادهای فرهنگی و دانشی مردان کشور مجال باز بینی و کار آفرینی را آنچنان که بایسته بود، نیافتند. فرهنگ ملی در دستور کار دولت نبود و در بدل آن از یک سو که کشور از فرهنگ وارداتی و مسموم کننده پر بود، از سوی دیگر دولت در گسترش فرهنگ دروغ و جعل واقعیتهای تاریخی و فرهنگی سرگرم بود و آنرا به عنوان فرهنگ ملی به خورد جامعه و جوانان میداد. بدبختانه تا هم اکنون این روند پایان نیافته است.

اکادمی علوم و دانشگاههای کشور در منطقه هیچگونه دستور مستقلانه یی نداشته و ندارند. بیشترین مآخذ و سرچشمه ها از منابع ایرانیست که اگر این منابع و مآخذ را از دست ما بگیرند خود چیزی برای گفتن نداریم. و میدانیم که منابع اکادمیک ایرانی خود برگرفته از پژوهشهای غربیان بوده و هست چه در زمینه پژوهشهای باستانی چه معاصر. زیرا در دوران شاهنشاه، ایران نسبت به افغانستان دارای روابط گسترده تر با جهان بیرونی بود از جمله کشورهای مانند امریکا، انگلیس و فرانسه. ولی روابط افغانستان با جهان خارج بسیار کم رنگ بود زیرا سلطه داران دولتی و مفتخواران سنت پرست مذهبی وابسته به آنها از باز شدن روزنه های پژوهش و تحقیق با روشهای جدید و آمدن تکنالوژی معاصر میترسیدند چون ادامه این روند، یخ خود کامه گیهای آنان را رفته رفته آب میکرد. در یک چنین هوایی، روشنفکران ناگزیر به نسبت آسانبایی و همزبانی به نشرات و مطبوعات ایرانی رو می آوردند و از آن دریچه بر جهان و پیرامون خود نگاه میکردند و ازان بهره میجستند چون خود کمتر به منابع اصلی دسترسی داشتند. بنابر این سرچشمه آگاهیهای ما در دوران رژیم شاهی بیشتر از همه منابع ایرانی بود که چون دران زمان موازین پژوهشی در کشور های شرقی از جمله ایران مراعات نمیشد، نشنلیرم سلاله پهلوی با دستبرد در برگردانها و ترجمه های علمی از منابع غربی، هر آنچه که خود میخواستند انجام میدادند*. با استناد به گفته های برخی از نویسندگان ایرانی، حتا رژیم با گماشتن برخی از باستان شناسان غربی برای جعل تاریخ شاهنشاهی دانشمندانی مانند هرتسفلد Hertzfeld و رودیگر اشمیت Rudiger Schmitt را وا داشتند تا پژوهشها و کاوشهایی را به کام رژیم شاهنشاهی انجام دهند. در کشور ما چون شمار بسیار اندک به زبانهای خارجی دسترسی داشتند بیشترین از سرچشمه های راستین و یا مجعول پژوهشگران و مطبوعات ایران اقتباس میکردند و بی آنکه به حقیقت مساله توجه کنند، از آنها پیروی میکردند

البته از برخی استثناها نمیتوان چشم پوشید. این جریان تا هنوز هم که قشر با سواد کشور با زبانهای گوناگون خارجی آشنا شده اند ولی هنوز با معایبیر اکادمیک پژوهش آشنا نیستند و زبان خارجی را صرفن برای سخن گفتن آموخته اند، کار پژوهشهای دانشی و اکادمیک هنوز هم بسیار نارسا و دور از نقد همه جانبه میباشد. از سوی دیگر شوونیزم قبیله هم جلو هرگونه پژوهش دگر اندیشانه دانشمندان و جوانان ما را گرفته و هنوز هم میگیرد. گهگاهی هم کسانی که در اثر کار آوریهای شخصی، آفرینش ماندگاری را پیشکش میکردند، نه تنها از سوی دولت کار آنان را ارجی نبود که زمینه رشد چنان گفتمانی را در آینده نیز جلو میگرفت. استبداد قبیله، فرهنگ ملی کشور را از هرگونه رویش و باروری تهی میکرد و به جایش پشتو محوری و پشتون سالاری را پی میگرفت. این وضعیت نا هنجار در کشوری جریان داشت که از گذشته پر شکوهی برخوردار بود و در هر گوشه آن دهها کتیبه و کتاب و نقشینه و یادگارهای تاریخی پراکنده افتاده بود که اگر اندک توجهی در آن راستا می شد، ملت راه سد شبهه را در یک شب میبیمود و به زودی در کنار دیگر کشور های منطقه. جایگاه بزرگ تاریخی، آفرینشی و پژوهشی خود را باز مییافت. چنانکه در آغاز جنبش مشروطیت دیدیم که جوانان آزاده و رزمندگان پرشور کشور با تلاش شباروزی خواستند کارهایی را در زمینه سیاست و فرهنگ کشور در پیش گیرند؛ انجمنها و نشریه هایی بر پا دارند و از هویت فرهنگی خویش کم و بیش به دفاع بر خیزند که پس از اندک زمانی به دست ستم گسترانی چون نادر و هاشم و محمد گل مهمند دمار از روزگار شان کشیده شد و حتا ریشه های آن سداها، سداهای آزادی و گشایش و بالنده گی را در این سر زمین خشکاندند و برای بقای خانواده خویش ستم قرون وسطایی را در کشور بر قرار کردند که آگاهان کشور از همه آن تاخت و تاز ها و فر آیند ها آگاهند و نیازی به تکرار آنها نیست.

دراین مقال نخست میخواهم دیده شود چرا در کشور ما پرداختن به زبانها و فرهنگهای پارینه، از نظر افتاده است. دو دیگر وضعیت فرهنگ امروز ما چگونه است.

در گذشته نه چندان دور، پژوهنده گانی چون استاد احمد علی کهزاد، پروفیسور حبیبی، استاد غبار و چند تن دیگر جسته و گریخته به گوشه هایی از فرهنگ و ادب و اساتیر کشور پرداخته بودند که پس از درگذشت آنان هیچ نهادی دیگر بر آن کار های آغازین نگاهی نیفکند و کتابی و رساله ای که تکرار کار آنان نباشد، پدیدار نشد. پیداست که در بیرون از افغانستان آگاهان و دانشیان غربی در باره اوستا و زبانهای باستانی کشور چون زبان اوستایی، زبان پهلوانیک و آنچه که به نام زبان بلخی مشهور گشته (زبان دودمان کوشانیها) بیش و کم پژوهشهایی با هر نیت و هدفی که بود، چاپ و نشر کردند که رویهمرفته رهگشاینده و سودمند بوده اند. در شرق هم بیشتر و بیشتر از هر جایی در هندوستان و سپس در دوران شاهنشاه در ایران نیز ترجمه ها و کوششهایی به راه افتاد ولی بدبختانه در کشور ما افغانستان کسی در آن راستا همگام با دیگر ملل و نحل دست به کار نشد و مجال چنان پژوهشهایی که زحمت افزا و هزینه بردار نیز بود، به هدر رفت.

اوستا شناسی در کشور: ببینیم آیا در باره میراث بزرگ فرهنگ اوستایی در کشور ما یعنی در زادگاه اوستا، کاری در خور صورت گرفته است یا نه. شوربختانه باید گفت در این زمینه دست ما خالیست. در بخش اوستا شناسی هیچ کار و کوششی از سوی دانشمندان ما به عمل نیامده است. علت این بی توجهی هم همانسان که اشاره شد دولتهای بی کفایت قبیله گرا بود که چنین کار هایی را در حد صلاحیت خویش نمی دیدند و آن را زیر تاثیر جو فرهنگی که از سوی همسایه ها تبلیغ شده بود، به کشور های همسایه واپسته میدانستند. اگر استاد علی احمد کهزاد، یا استاد غبار و استاد حبیبی کار هایی را در محدوده چند مقاله و یا رساله پیشکش کردند، هرگز کار آنان دنباله منطقی خودش را نیافت و دران زمینه اکادمی علوم یا دانشگاه کابل یا ریاست باستانشناسی به عنوان برنامه کاری خود، اوستا شناسی را پی نگرفتند و کنفرانسی و سیمیناری و آموزشگاهی را با شرکت دانشمندان کار شناس جهان، برپا نکردند. کاری که در جهان از سه دهه به این سو آغاز یافته بود.

پژوهشهای باستان شناسی در کشور ما آنسان که استاد احمد علی کهزاد باز گفته به گونه علمی از سال ۱۹۲۲ آغاز گشته است. و نیز به عنوان پیش زمینه ها میتوان از گروه گردشگرانی چون چالس ماسون یاد آورد که گنجینه های باستانی کشور را در سال ۱۸۳۳ همزمان با کمپنی هند شرقی بررسی کردند و ازان ها گرد آورده کوچکی را فراهم آوردند. البته در باره باستان شناسی تا کنون کار های قابل توجهی در افغانستان صورت گرفته است که نباید از آنها چشم پوشید.

«افغانستان یکی از معدود کشورهای منطقه است که فهرست پایگاههای باستانشناسی آن در کتابی دو جلدی زیر عنوان فهرست پایگاههای باستانشناسی (افغانستان) عنوان فرانسوی Catalogue des sites archeologiques d'Afghanistan/ عنوان انگلیسی Archaeological gazetteer of Afghanistan» نوشته **ارویک بال** در سال ۱۹۸۲ میلادی در **پاریس** به چاپ رسید. در این مجموعه دو جلدی جزئیات ۱۲۷۱

پایگاه عمده باستان‌شناسی افغانستان آمده، که این رقم تنها ۱۰٪ از کل مجموعه پایگاه‌های باستان‌شناسی در افغانستان را در بر می‌گیرد.» (ویکی‌پدیا - بخش باستان‌شناسی افغانستان)

ولی در بخش زبانهای باستانی کشور تا یک دهه پسین هیچ اقدامی صورت نگرفته بود و این زمینه هنوز چشم بر راه پژوهشها و کارکرد های جدی و فراوان میباشد .
زبانهای باستانی کشور را باید در دو مرحله مورد بررسی قرار داد . یکی مرحله پیش از کشف اسناد زبان باختری (کتیبه سرخ کوتل و اسناد ریاتک) . دیگری پس از آن .

1- مرحله نخست . اوستا شناسی

در بررسی مرحله نخست ، جهانیان بیشترین مدیون پژوهشهای باستان شناسان و زبان شناسان هندی و کشور های غربی هستند که برای نخستین بار دروازه اوستا شناسی را بر روی جهانیان کشودند و کتاب اوستا را به گیتی معرفی کردند . چون تاریخچه این روند گسترده است تنها از آغاز گران و مطرح ترین کسان در این زمینه نام میبرم ، و میگذرم .

نخستین آگاهیهای ما از زردشت و آموزه های او بر میگردد به سالهای ۴۵۰ پ. م در نوشته های یونانیها .. میدانیم که از زمان هرودت بدینسو در باره دین مغان و آیین دوگانه پرستی آگاهیهای در دست پژوهنده گان جهان قرار دارد .

(اوستا) مجموعه متنها ی آیینی و ادبی است که اکنون از ان مجموعه بخشهایی در دست است که در کتابخانه های بزرگ کشور های اروپایی نگهداری میشوند و ترجمه ها و تفسیر هایی از آنها در جهان پراکنده گشته است . این میراث گرانبها ، باستانی ترین و کهن ترین گنجینه ادبیات کشور ما و جهان است که با آنکه بخش بزرگ آن از دست رفته است ولی آنچه که اکنون در دسترس است بخشهایی از اصل کتاب است که در حدود کم از کم ۸۰۰ پیش از میلاد توسط آورنده آن زردشت نوشته شده و به جامعه باختری آن زمان پیشکش شده است . مهمترین بخشی که اکنون موجود است (یسنا) نام دارد که در برگزیده (گاتها) یا گاهان است . این نسک (بخش یا باب) (در اوستا نسکه naska به معنای کتاب آمده است) سرود های زردشت را دربر دارند که به زبان شعر هجایی سروده شده اند . این شعر ها کهنترین بخش اوستا را میسازد که به لهجه محلی مردم بلخ سروده شده و به زبان وداها نزدیک اند . از زبان گاهان است که خواننده با زمان زنده گی و اندیشه های شاعر آشنا میگردد . بخشهای دیگر اوستا عبارتند از : ویسپرد، وندیداد یشت ها و (خرده اوستا) میباشد . (خرده اوستا) یا اوستای کوچک که در سده های پسین توسط موبدان زردشتی تالیف شده است همسنگ با آثار پیشین نمی باشد .

به استناد دینکرد ، بار نخست به فرمان گشتاسپ شاه بخدی آموزه های زردشت . نوشته شد . نسخه اصلی به گنج خانه شاهی و نسخه دیگر را به « دژنیشست» کتابخانه مرکزی فرستاد . پس از یورش اسکندر آن نوشته ها به دست رومیان افتاد و آنرا به یونانی هم ترجمه کردند که از آن ترجمه جز یاد کردهایی به خامه مورخان یونانی در دست نیست . اوستا در زبان پهلوی به گونه (ابستاک) آمده است . نام اوستا و زبانی که اوستا بدان نوشته شده است یعنی زبان مردم بلخ ، در کتاب اوستا ذکر نشده است . ولی اکنون نظر به اسناد دست داشته میتوانیم گفت که در زبان باختری میانه از آن به نام (آری) یاد شده است . زیرا زبان اوستایی که در سرزمین باختر- حوزه میان بلخ و خوارزم و تخارستان تا سیستان خراسان را در بر میگیرد به همین زبان گفتگو میشده است ، که در روند تاریخی زنده گی مردمان این سر زمین همراه با تغییراتی اکنون از آن به نام زبان فارسی یا دری یا تاجکی نام برده میشود ، دوام خود را یافته است .

پس از ویشناسپه یا گشتاسپ کیانی ، و به دنبال شکست وازهم پاشیده شدن لشکر رومیان به دست اشکانیان ، بلاش اشکانی دستور داد بازمانده های اوستا را از همه جای قلمرو امپراتوری ، گرد بیاورند و به کمک موبدانی که اوستا را در سینه داشتند دوباره آنرا تدوین کنند . در کتاب سوم و در آغاز کتاب چهارم دینکرد در باره گرد آوری اوستا توسط بلاش اشکانی آمده است : « پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن نامه مینوی نخستین پادشاهی که به جمع آوری اوستا همت گماشت ولخش (بلاش) اشکانی است .» (۲) در زمان ساسانیان نیز اوستا و یا بخشهایی از آن توسط موبدانی چون تنسر ، موبد مارسپندان و موبد وه شاپور ، گرد آوری و تنظیم شد

دیده میشود که برای زنده نگهداشتن آیین و فرهنگ اوستا، از همان آغاز، از سوی مردم و دولتهای آریانی، تلاش پیگیری وجود داشته است.

باید افزود که در دوره شاهنشاهی کوشانیان که دین بودایی دین دولتی بود، سنت و آیین دینی آریانی مزداپی همچنان پایدار ماند. زبان آری به گونه متغیر آن که باز مانده دوره های پیشین بود در دولت کوشانی همچنان زبان ملی ودولتی بود و با تغییر دین در دولت کوشانی زبان آری یا باختری به زنده گی خودش ادامه داد. زیرا این دولت نیز مانند دولت اشکانیان در مورد مذاهب از تعصب و سختگیری کارنمیگرفتند و در کار دولت داری در قلمرو شان به سیاست خود گردانی (نوعی فدرالیزم) محلی باور داشتند و در هر ایالتی شورایی از بزرگان را به نام (مهستان) برپا کرده بودند و پرستشگاههای زردشتیان در کنار پرستشگاههای بودایی و هلینی در بلخ و بامیان و تخارستان و مناطق دیگر به کار شان ادامه میدادند. در این شاهنشاهی، همه دینها شایسته بزرگداشت بودند و کسی به دین کسی کاری نداشت. مستشرقان نامدار انگیزی مانند هنینگ و ویلیام سیمز زبان مردم را درین زمان، زبان باختری خوانده اند.

پس از یورش اعراب به آریین زمین، شماری از مردمان خراسان (پار دریا، باخترو سیستان) و پارس که به دین آبایی خویش بودند، پس از مقاومت های مسلحانه و غیر مسلحانه در برابر تازیان، سر انجام به هند کوچیدند و بیشترین در سواحل جنوب هند در شهر سورات - یکی از شهر های مهم استان گجرات سکونت اختیار کردند که به نام پارسیان هند مشهور شدند. زیرا در هند از زردشتیان شکست خورده و پناهنده به نام پارسی ها نام میبردند. پارسیها یعنی زردشتیها. گروهی هم در زمان نفوذ انگلیسها در بمبئی جا گزین شدند و دسته دیگر از این پناه گزینان هم در سراسر نیم قاره هند پراکنده گشتند ولی چون سنت های دینی خود را نگهداشته بودند، کمتر دچار از هم گسیخته گی دینی شدند. اما امروزه بیشترین به زبان گجراتی سخن میگویند تا زبان نیاکانی آریانی خویش. زیرا در آغار ورود شان به ویژه در سواحل هند، فرمانروای گجرات از آنان خواسته بود در صورتی به آنها پناهنده گی خواهد داد، که به زبان گجراتی سخن بگویند و آنان به ناچار این را پذیرفته بودند.

پس از کشته شدن زردشت در آتشکده نوبهار بلخ به دست ارجاسپ تورانی، موبدان زردشتی آموزه های دینی پیام آور خود را از راه تفسیر و ترجمه ادامه دادند. نخستین تلاش برای زنده ماندن اوستا، ترجمه و تفسیر آنست که به نام (زند اوستا) نامیده میشود. این تفسیر ها در زبان پهلوی (چه اشکانی، چه ساسانی) روال مطالعات اوستا شناسی را در پی داشته و آنرا ادامه داده است که پس از ورود اسلام، به علت پناهگزینی زردشتیان به هند، دامنه مطالعات اوستا شناسی در آن سامان گستره بیشتر یافت. برای نخستین بار در نیم قاره هند در سده دوازدهم ترسایی برگردانی از اوستا به زبان سا نسکرت توسط نریوسنگ دانشمندی از پارسیان گجرات و از دستوران بزرگ دین زردشتی به عمل آمد. گذشته از آن نریوسنگ کتاب پهلوی مینوی خرد را نیز به پازند درآورد. باید گفت در این راه کوششهای پارسیان هند از ارزش ویژه یی برخوردار است. در نیمه دوم سده بیستم برخی از موبدان و دستوران هندی در پژوهشهای اوستا شناسی خویش دستاوردهای مهمی داشته اند. برخیها هم آموزشهای خود را از استادان غربی به دست آورده اند. از موبدانی چون: تارا پورالا، کاووس جی ادل جی کانگا، سهراب جمشید جی بلسارا، دستور بهرامجی سنجانا، پشوتن سنجانا، بهرام گور تهمورس انگلساریا، دین شاه، دابار، تاوادیاء، میرزا، دستور هوشنگ جاماسب، جمشید جی مانکجی اون والا، شهریار جی دادا بهایی و دیگران باید یاد کرد. اینها در سر زمین هند، ترجمه هایی به زبانهای گجراتی، پهلوی و اوستایی تهیه و آماده کردند. چون گنجینه میراث زبان و فرهنگ اوستایی و پهلوی در نزد اینان زنده مانده بود، وقتی استعمار انگلیس در لباس کمپنی هند شرقی به این سر زمین رسید جهانیان از آن میراث گرانبها آگاه شدند و به ترجمه و تفسیر اوستا دست یازیدند که امروزه اوستا شناسی در جهان به یک رشته ارزشمند در بازشناسی زبانهای باستانی کارکردهای خوبی را پیشکش نموده است.

در ایران باید از آغاز کننده یی به نام استاد ابراهیم پور داوود نام برد که آموزشهای اوستا شناسی خود را هم از جامعه روحانی زردشتیان هند و هم از نزد استادان اروپایی فرا چنگ آورد. «پورداود در تحقیقات خود روش دانشمندان آلمانی را به کار می بست و به خصوص از نظر نشان دادن مراجع متعدد و حواشی بسیار، تحت تأثیر آنان بود» (ویکی پدیا) و سپس به عنوان پایه گذار این رشته در دانشکده ادبیات تهران به کار پرداخت و یک مجموعه کامل اوستا را به جز (وندیداد) به فارسی برگرداند.

واما درمیان غربیان پژوهشهای اوستاشناسانه را برای نخستین بار آنکتیل دوپرون Anquetil Duperron فرانسوی (۱۷۳۱-۱۸۰۵) پی گرفت. او که در آغاز شاگرد زبانهای شرقی بود در اثر تشویق بارتلمی کشیش به عنوان سرباز به خدمت کمپنی هند در آمد و در سال ۱۷۵۸ از راه بحری به سورات هند رسید و پس از تلاش بسیار توانست با کمک موبدان زردشتی زبان و دبیره اوستایی را از آنها بیاموزد. پس از هفت سال سورات را ترک کرد و به آکسفورد رفت و دستنویسه های خودش را پس از اطمینان یافتن از درستی آنان، همه آنها را که در بر گیرنده متنهای اوستایی، پهلوی، پارسی و سانسکریت بود به کتابخانه سلطنتی سپرد. او در بررسی و ترجمه گرد آورده های خودش و چاپ مقاله های علمی، ده سال از عمرش را دران باره صرف کرد. سر انجام در سال ۱۷۷۱ م ترجمه زند اوستای خود را در سه جلد به زبان فرانسوی منتشر کرد. او در این سه جلد، در باره شرح مسافرت، در باره دستنویسه هایش، زنده گی زردشت بنابر سنت و ترجمه وندیداد ساده، ترجمه بقیه اوستا، بند هشن ونیز یک واژه نامه زند - پهلوی و واژه نامه پهلوی - فارسی و گزینه یی در باره آیین های سنتی هند، مطالبی گسترده یی به دست داده است. کار های او پراز شور و شگفتی بود. زیرا تا آنزمان در اروپا کسی به چنین کاری دشوار و بزرگ دست نکشاده بود. تا ازان راه مشتاقان به فلسفه و آیینهای دینی هند و آریان زمین، پی ببرند. انتشار این کتابها از سوی دیگرانتقاد ها و سر و سداهایی را هم بر انگیخت. از جمله مخالفان و منتقدان سر سخت اوجوان نوحاسته یی از دانشگاه آکسفورد به نام ویلیام جونز بود که پسانها رییس انجمن آسیایی کلکته شد و در رشته زبان شناسی جدید، مقام بلندی یافت. دوپرون مدافعی هم داشت مانند کلویکر که زند اوستای او را به آلمانی برگرداند و توضیحاتی هم در دو جلد بر کتاب او نوشت. ویلیام جونز در انجمن آسیایی نظر نادرستی را پیشکش کرد که گویا زند گویشی است از سانسکریت. با آنهم این نظریه از نگاه علمی با باز نمایی همسانیهای این دو، سودمندیهایی را دارا بود. سر انجام پرنائولو در سال ۱۷۹۸ به این نتیجه رسید که زبان زند یا اوستایی از سانسکریت جدا نشده بلکه هر دو از سرچشمه کهنتری برخوردارند.

در اوستا شناسی شخصیت برجسته دیگر اوژن بورنوف Burnouf (۱۸۰۱-۱۸۵۲) است که در این رشته گام اساسی و علمی را برداشت. بورنوف از سال ۱۷۷۱ تا سال ۱۸۳۳ ترجمه و تفسیرینای خود را انتشار داد. تا آن سال که بورنوف تلاشهای خودش را آغاز کرد، اوستا شناسی در غرب بسته به همان کار ها و نظریه های آنکتیل دوپرون بود که باز نمایی خویشاوندی میان زبان اوستا و سانسکریت را در پی داشت. ولی از سال ۱۸۳۳ م این بورنوف فرانسوی بود که اصول تحلیل دستوری دوپرون را که از استادان پارسی در هند فرا گرفته بود، ناشیانه یافت و از میان ترجمه های دوپرون که با خودش از هند آورده بود به ترجمه یی دست یافت که سخت با ارزش بود و آن (یسا) ی ترجمه شده توسط نریوسنگ بود. بورنوف با مقایسه ترجمه آنکتیل با ترجمه پنج سده پیش نریوسنگ، به برداشت خوبی رسید. بورنوف با توجه به دستاورد بوپ Bopp.F که تازه دستور زبان مقایسی خود را نوشته بود و دران بخشی را هم به زبان زند واگذاشته بود، کارش را آغاز کرد و بدینسان توانست مجموعه یی از دستنویشته ها را گرد بیاورد و با نظر داشت به ترجمه های نریو سنگ و آنکتیل دوپرون و با افزودن توضیحات دستوری، به یک متن پیراسته و آراسته از اوستا دست یابد و آنرا به چاپ برساند. همزمان با درگذشت بورنوف دوکتاب دیگر در باره اوستا انتشار یافت. یکی اوستای وسترگارد دنمارکی بود که با مسافرت به هند به گرد اوری کتابها و نوشته هایی پرداخت که میتوان گفت در زمینه اوستا شناسی کار راسک را تکمیل میکرد. مجموعه منتشر کرده او دارای اهمیت و اعتبار علمی بود او بود که کتاب بندهش را نیز چاپ کرد. همچنین اشپیگل المانی با نشر یک دوره کامل اوستا، متن پهلوی - زند آن را نیز چاپ نمود. نتایج کار اشپیگل در کتاب *رهنمای زبان زند* اثر ارزشمند یوستی ادامه خود را مییابد. این کتاب را میتوان نخستین کتاب آموزشی زبان اوستایی نامید.

از نیمه دوم سده نوزدهم ترسای دو مکتب سنت گرا و مکتب تاریخی در برابر هم صف آراستند. اشپیگل و دارمستتر که تجزیه و تحلیل در زبان اوستایی را در دستور کار شان قرار داده بودند میپنداشتند که با آنکه اوستا و وداها هرکدام ویژه گیهای خود شانرا دارند و باهم بسته هستند ولی هرکدام را باید در حوزه تاریخی خودشان مورد بررسی قرار داد. شیوه دیگر که از بوپ آغاز یافته بود و اکنون به پیشوایی روث از راه مقایسه و انطباق اوستا با زبان ودایی کار به پیش برده میشد. رواج خود را داشت. گلندر در پایان سده نوزدهم با نگرش بر هر دو مکتب، اوستایی را به چاپ رساند که از معتبر ترین و صحیحترین آن بود که هنوز نیز هست. او باور داشت که اوستا به ویژه یشتها به گونه اشعار هشت هجایی سروده شده اند و بنا براین باور بی نظمی که در اوستا به چشم میخورد تاثیر دست خورده گی و یا برگردان نادرست واژه هاست. هنینگ این نظر او را رد نمود و ادعا ی او را

دور از احتیاط علمی خواند . وگفت بر اساس چنین نظریه‌ی نمی‌توان متن اصلی اوستا را باز سازی نمود . زیرا هم در گاهان و هم در دیگر بخشهای آن تعداد هجا ها یکسان نیست .
در آغاز سده بیستم ، در همایش خاور شناسان در شهر هامبورگ سال ۱۹۰۲ اندره اس Andereas ادعا کرد که نسخه اصلی اوستا که در زمان شاهنشاهی پارتها موجود بود در اثر بازنویسیها دگرگون گشته و آنچه اکنون در دست است برگردان نادرست با الفبای نا همگون است . او میگفت در الفبای اوستای دوره اشکانی مصوتها (واکه ها) وجود نداشته و صامتها (همخوان ها) نیز گهگاه باهم در آمیخته گی داشته اند . بدین معنا که یک همخوان بازتاب دهنده چند آوا بوده است که این وضعیت احتمال لغزشها را در خوانش به بار آورده است . پس برای دستیابی به متن اصلی اوستای دوره اشکانی باید به باز سازی خطی آن توجه کرد . ولی پروفیسور هنینگ تیوری اندره آس را رد میکند و بر شفاهی بودن متن اوستا تا حدود سده چهار یا پنجم ترسای ناکید می‌ورزد . هوفمن معتقد است که همه دستنویسه هایی که گلدنر از آنها سود جسته است از یک متن اصلی بازنویسی شده است که این متن پایه شاید مربوط به سده دهم میلادی بوده باشد . دانشمندان المانی مانند هومباخ نارتن و کلنز گفته های او را می‌پذیرند (۳)

بدینگونه دیده میشود که در اروپا از زمان آنکتیل دوپرون تا کریستین بارتولومه Bartholomae که ویژه گیهای زبان اوستا را در مقاله های گوناگونش نمایانده بود ، دهها تن دیگر که به علت نبودن مجال نتوانستیم در این محدوده ، از آنها سخن بیاورم ؛ در همه گوشه های جهان از روسیه تا آلمان و دنمارک و هلاند ، انگلیس و فرانسه و امریکا دانشمندان جهان بر این اثر بزرگ جهانی توجه داشته اند و به آن به عنوان بزرگترین میراث ادبی – فرهنگی دنیای کهن با تلاش گسست ناپذیر به کار و پژوهش پرداخته اند . امید آن دارم که نسلهای آینده و جوانان دانشمند کشور ما نیز روزی دارای دستمایه‌ی در این راه گردند و با فرا گرفتن زبان و خط اوستایی و پهلوی و باز بینی اکادمیک بر دیدگاههای غربیان و همسایه ها ، دین ملی و تاریخی خودشان را ادا کنند . زیرا کشور ما از گذشته های دور بدینسو خود از مراکز بزرگ دستاورد های تاریخی و کانون آفرینشهای هنری ادبی میباشد که باید به آن توجه کرد و آنرا به جهان باز شناساند .



سکه های طلایی از شاهنشاهی کوشانی
از مجموعه باستانشناسی بلخ



شاهدخت باختری



تاج طلا شاهدخت باختری
سده نخست میلادی

باختریها پیش از پادشاهی ماد در شرق ایران امروز دارای حکومت مستقل و تمدن شناخته شده یی بودند . اینان در دوره هخامنشیان با کوروش کبیر در گیر گشتند و به پیکار برخاستند و سر انجام کوروش هم در جنگی با سکااییان که در باختر و سغدیان فرمانروا بودند ، کشته شد .

هرگاه برمدنیتی بازمانده از روایات شفاهی و استوره های پر شکوه دوره های پیشدادیان و کیانیان بنگریم ، دیده میشود که مردم این گوشه از جهان باستان ، به دوره آهن رسیده بوده اند و بر سفالها نقاشی میکرده اند و با خط آشنا بوده اند . در اواسط سده سوم پیش از میلاد سر زمین باختر از لحاظ سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی از مهمترین بخشهای آسیای مرکزی به شمار میرفت . دیودوت فرمانروای مستقل یونان - باختری در زمان سلوکیه این جا را مرکز فرماندهی خویش قرار داده بود و سپاهیان یونانی درین جا مستقر بودند . در این زمان باختر (بلخ) در شرق ایران و شمال هندوستان مرکز فرهنگ و تمدن یونان و باختری به شمار میرفت . در دوره اشکانیان نیز فرهنگ هندو باختری و پارتیان باختری باهم در یک آمیزش و همزیستی و خویشاوندی به سر میبردند . در سده نخست میلادی کوشانیان به حکومت سکاها و پارتها پایان بخشیدند و باختر و سغد را به تصرف خود در آوردند . « . کوشانیان بزرگترین مرکز تلفیق فرهنگ و هنر ایرانی، یونانی و هندی را در مشرق ایران و شمال غربی هندوستان (گندارا) ایجاد کردند. تصویر بودا روی سکه ها و کنده کاریها و مجسمه های گوناگون او برای

اولین بار به وسیله کانیشگا بزرگترین امپراطور کوشانیان، به مکتب هنری گندارا راه یافت. کوشانیان امپراطوری بزرگی در شرق ایران و آسیای مرکزی بوجود آوردند که بعد از انقراض آن سلسله به دست ساسانیان، جانشینان آنها به تقلید از پادشاهان کوشانی سکه زدند و خود را کوشانشاه نامیدند.. « (ثروتیان نسرین - نگاهی به تاریخ کوشانیان).

با نگاه به مطالب گفته شده در بالا، زبان اوستا یا زبان بلخی باستان یکی از گنجینه های داشته های زبانی ماست که بار نخست در آریانوم وایجه پیدایی یافت و در سده های پیاپی و با گونه های متغیر ریشه اش را تا دوران ما نگهداشته است که شایان هرگونه توجه، پژوهش و بزرگداشت است.

مرحله دوم. زبانهای باختری (آری)

این مرحله با کشف اسناد باختری آغاز میگردد. که در این رشته دانشمندان آلمانی، انگلیسی و افغانستانی دست به پژوهشهایی زده اند که مجموعه پژوهشهای شان را به گونه کتاب مستقل در دست نداریم. ولی مهمترین مقاله ها را که تا اکنون در دسترس است، توسط پژوهشگران غربی مانند پروفیسور هنینگ، هومباخ، (Humbach.H)، اندره ماریک Andre Mariq، پروفیسور ویلیام سیمز، و شروو (shjaervi). نوشته شده است. مهمترین نمود زبان باختری یا آری میانه را میتوان در کتیبه های سرخ کوتل بغلان و رباتک سمنگان و کتیبه یکاولنگ بامیان مشاهده کرد.

کتیبه سرخ کوتل

در سال ۱۹۵۷ در نتیجه کاوش باستانشناسی از سرخ کوتل بغلان سنگنوشته چهار ضلعی به خط یونانی، با گستره یک متر کشف شد که یادگار دوره کوشانیان (پیش از ساسانیان) است. کشف این سنگنوشته ارزشمند، در جهان بازتاب شایسته یافت. زبان شناسان و باستان شناسان را واداشت تا پیرامون آن کتیبه مقالات و رساله هایی بنویسند. هومباخ در سال ۱۹۶۰ رساله یی در باره کتیبه سرخ کوتل زیر عنوان Die kaniska inschrift von Surkh - Kotal. (H. Humbach) Otto Harrassowitz, Wiesbaden، از لحاظ تاریخی برای کشور ما به مثابه خاستگاه زبان دری برجسته میسازد. من متأسفانه اصل زبان کتیبه را نخوانده و آنرا ندیده ام. در سایت (بغلان) دران باره چنین آمده است: «باید افزود زبانی که به رسم الخط یونانی در کتیبه های تاریخی سرخ کوتل بکار گرفته است بلاشک شکل قدیمی زبان دری یعنی پارتی دری (امروز پارسی دری) است چنانچه کلمه ها در آن همین موضوع را تایید مینماید مثلاً آب فرستیار آب (مامور آبیاری)، شا (شاه)، سات (چاه)، نامورگ (نامور)، مزوکرد (تمام کرد)، خوتی (خدای)، کند (ما ضی مطلق اسم فعل کننده)، نوسال (نوشاد)، فرومان (فرمان)، بگ شاه (شاه بزرگ)، بگ بوهر (غفور، بگ پور، برادر بزرگ، شهزاده)». همچنانست کشف کتیبه رباتک - نزدیک شهر ایبک سمنگان. که یکی از مهمترین کتیبه ها است به زبان بلخی میانه. هر دوی این کتیبه ها واژه های بلخی کهن را افاده میکنند و مربوط به سده دوم میلاد است.

استاد عبدالحی حبیبی دانشمند نامور کشور آنرا خوانده و ترجمه آن را در رساله یی انتشار داده است. آقای حبیبی باورمند است که با به دست آمدن کتیبه سرخ کوتل بغلان دیگر این فرضیه که زبان دری یا فارسی از زبان پهلوی ساسانی به میان آمده است، باطل میگردد. زیرا روشن گردید که تا دو هزار سال پیش از امروز یعنی پیش از ساسانیان، در تخارستان تاریخی زبانی گفته و نوشته میشده است که مدت دوسد سال مانع نفوذ فرهنگ و زبان و سنت نوشتاری دوره هخامنشیها گردیده بود. میتوان گفت گویی تازمان ما به سخنان ابن مقفع توجه جدی نشده بود. این کتیبه ۲۵ سطری دارای ۱۶۰ واژه است و در آستانه پرستشگاه نهاده شده بود. خوشبختانه آسیبی به آن نرسیده است. پیش از کشف آن، جهان از وجود آن آگاه نبود و اینک این رویداد را میتوان در زبانشنا سی و تاریخ ادبیات افغانستان به عنوان تحولی چشمگیر، به شمار آورد.

پرستشگاه سرخ کوتل (نوشاد) را میتوان یکی از بنا های زردشتی و سپس بودایی به شمار آورد. در آغاز دوره کوشانیان این آتشکده مشهور و شناخته شده بوده است. نام پرستشگاه نوشاد در تاریخ ادبیات خراسان بار بار به کار رفته است. گردیزی در تاریخش چنین آورده است: «و یعقوب بامیان بگرفت و اندر سنه ست و خمسین و ماعتین و نوشاد بلخ را ویران کرد و بناهایی که داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور کرده بود همه ویران کرد و از آنجا بازگشت و به کابل شد.» (۴).

و در منظومه ویس و رامین که متن اصلی آن به زبان پهلوی اشکانی بوده است از پرستشگاه نوشاد چنین یاد می‌آورد:

دگر باره زبان از بند پکشاد سخنها گفت همچون نقش نوشاد .

یا فرخی سیستانی در چکامه بهاری از دو پرستشگاه مشهور باستانی کشور یاد می‌آورد:

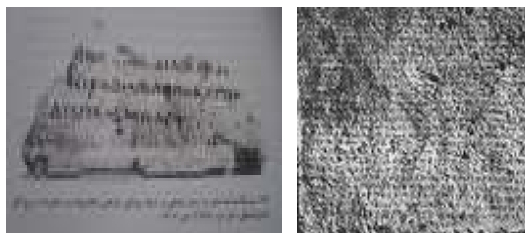
مرحبا ای بلخ بامی همرة باد بهار
از در (نوشاد) رفتی یا زیباغ (نوبهار)
ای خوشا آن نوبهار خرم و نوشاد بلخ
خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار

در رساله استاد حبیبی، واژه‌ها با تفسیراسنادی، تاریکیهای متن را به گونه گسترده روشن ساخته است. البته پروفیسور حبیبی در این راستا با دید انتقادی بیشتری از پنداشتهای پروفیسور هنینگ و ماریک ویرخی دیگر از غربیان، سود برده است. با تشخیص هنینگ و ترجمه و نشر گرشوویچ از کتیبه سرخ کوتل تردیدی در آریانی بودن زبان بلخی باقی نمی‌ماند. هرچند هنینگ و سیمز کتیبه‌ها را (باختری) مینامند. ولی به ویژه با کشف کتیبه رباتک، سرنوشت نام زبان این کتیبه‌ها دیگر روشن گردید چون در کتیبه رباتک به روشنی واژه *arya* آریا آمده است. «کنیشکه کوشانی، رهایی بخش بزرگ، نیکوکار، فرمان روای دادگر، شایسته نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را به خواست ننه و به خواست همه دیگر ایزدان. که بی‌اغازید نخستین سال را به خشنودی خدایان. او صادر می‌کند یک فرمان به یونانی و سپس بیان می‌دارد به زبان آریایی. . . . «سَکِته»، «گَنوسانَبی»، «پاتالی پوترا»، «چامپا». . . . پادشاه کنیشکه به «شافر نوکونزوک/ ناقنراق» فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی به نام ایزدان در سرزمین. . . برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدانو «مه» در برترین جا، خدای «آرموز» آفریننده خوشی‌ها، «آردوخش»، «سروشرد»، «ترسه»، «مهر»، «مهشان» و «وینک» تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: «شاه کوچوله کدفیز»، پدر پدر بزرگ، «شاه ویمه تکتو» پدر بزرگ، «شاه ویمه کدفیز»، پدر و خود «کنیشکه». . . باشد تا آن ایزدان، یاری‌رسان شاه شاهان کنیشکه باشند.» (۵)

. این رسم الخط امروزه در زبان روسی و بلغاری به کار میرود. باید تاکید کرد که در باره کتیبه سرخ کوتل هنوز هم سخنان نا گفته بسیار است. زیرا دروازه کند و کاو باز است و سخن آخر را هنوز کسی ننوشته است. ترجمه این کتیبه را که با رسم الخط آمیخته یونانی - باختری نوشته شده است، از رساله «زبان دوهزارساله افغانستان یا مادر زبان دری (تحلیل کتیبه سرخ کوتل بغلان)» تألیف عبدالحی حبیبی، از نشرات انجمن تاریخ افغانستان، چاپ مطبعة دولتی کابل ۱۳۴۲ هجری شمسی می‌آورم:

«این است مادر کانیشکای بهره ور: بغلان. که (آترا شاه بزرگ کانیشکای نامور کرد (ساخت). زودی شد و فوراً (این) مادر تمام کرده شد. تا آنکه (بالاخره ازین) معبد آب نیست شد. (و) چنین (این) مادر بی آب شد (خشک) ایستاد (شد) و (چون) رب النوع نیکوی مقدس آتش معطل ماند. پس خدای پرستان نوشاد تباه شدند (رفتند). چون جویهای آب ایستادند (خشک شدند پس) آب اندک شد و مادر پدرود گشت. تا که نوکونزوک منارنگ فرا خدای (مقرراز طرف شهنشاه) فریستار آب شاه فغفور (شاه خداوند زاده) لویک بوسر (این) شسزو گرگ ارواشاد (شاد روان) که همواره نامور باد. با اراده مهیا (قوی) به سی و یکم سال سلطنت نیشان ماه. به بغلان آمد و این مادر را پرورید. تا که یک چاه کند. و از آن آب بر آورد و آن را به تهداب سنگی قایم کرد. چنین آب مادر پوره شد و آب نه کاهیده و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش وجود داشته باشد پس خدای پرستان نوشاد تباه نخواهند شد. (نخواهند رفت) و مادر پدرود نخواهد شد. (پس چون) آن چاه خام کوب را خشت ریز کرد. همه مادر نیک پرورده شد. و یک چاه و صحن بزرگ کرد (ساخت).

منم بورزومهر. منم کوزکاشکی پور. منم رییس گانسبگیسم (?).
نوکونزیکی کنارنگ ماریک. به فرمان خدای و (به فرمان) ایمن نوبخت. منم مهره من. منم بورزومهر پور
امهره من»



سنگ‌نوشته سرخ کوتل و رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کانیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی، در این سنگ‌نوشته زبان بکاررفته در آن بنام « زبان آریایی » (ariao) یاد شده^{۱۱}، پایگاه یاستان‌شناسی سرخ کوتل در ولایت بغلان، سده دوم میلادی، موزیم ملی افغانستان کابل. (ویکی پدیا)

در نوشته یی خوانده بودم که این کتیبه را بی وطنانی از موزیم کابل دزدیده و آنرا به نصرالله بابر رییس پیشین استخبارات پاکستان فروخته بوده اند که من از درستی و نادرستی آن آگاه نیستم . امیدوارم این سند گرانبها از دستبرد خایان به میهن ، در امان مانده باشد .

کتیبه رباتک

در سایت (دانشنامه آریانا) ، دانشمند ایرانی آقای دکتر رضا مرادی غیاث آبادی در باره کتیبه رباتک بحث جامع و فشرده یی به دست داده اند که درین گفتمان آوردن بخش کوتاهی از آن خالی از دلچسپی نیست :

سنگ‌نوشته رباتک پنجره‌یی گشوده بر فرهنگ ایرانی و زبان آریایی

« در سده‌های نخستین میلادی، زبان باختری یکی از زبان‌های بسیار مهم دنیای آن دوران شمرده می‌شد. زیرا که زبان باختری، زبان رسمی شاهنشاهان کوشانی بوده و در سرتاسر این امپراتوری مقتدر، در افغانستان، شمال هند و بخشی از آسیای میانه شناخته شده بود. حتی پس از سقوط شاهنشاهی کوشان، زبان باختری دست کم برای شش قرن کاربرد داشته، همین اندازه اندک از بخش‌های خوانده و ترجمه‌شده فرمان‌نامه کنیشکه در رباطک، توانسته است آگاهی‌های مهمی در اختیار پژوهشگران بگذارد و به بسیاری از مباحث پیچیده و حل نشده در مطالعات ایرانی و کوشان‌شناسی خاتمه بخشد:

۱- از هنگام کشف سنگ‌نوشته مشهور "سرخ کوتل" در سال ۱۹۵۷ میلادی، تا زمان کشف سنگ‌نوشته رباتک که به همان زبان نوشته شده است؛ مسأله نام اصلی این زبان به بحث‌های بی‌پایانی در میان دانشمندان انجامیده بود. برخی این زبان را با نام‌های "کوشانی" یا "بلخی" معرفی می‌کردند. در سفرنامه‌های مسافران چینی سده‌های گذشته از آن با نام زبان "تخاری" یاد شده بود و استاد والتر هنینگ، نام زبان "باختری" را برای آن پیشنهاد کرده بود که مورد پذیرش و توجه بسیاری قرار گرفت.

کشف این سنگ‌نوشته به مسأله نام واقعی زبان باختری پایان داد و به صراحت از آن با نام "زبان آریایی" یاد شده است. این واژه در متن اصلی به گونه‌ی "آریئو aryao" آمده است. مصوت پایانی این واژه، حرف کوتاه "ا" است که در زبان باختری (که اکنون می‌توانیم آن را زبان آریایی عصر کوشانی بنامیم) برابر با کارکرد کسره اضافه پایانی (یای نسبت) در زبان فارسی است. محل واژه مهم "آریئو" در سطر چهارم این سنگ‌نوشته است.

۲- اکنون این مسأله نیز روشن شده است که زبان رسمی و دولت داری کوشانیان، همانا زبان آریایی بوده که از اشاره‌هایی که به صورت منفصل در بخش‌های آسیب‌دیده کتیبه به آن رفته است؛ هویدا می‌شود. کنیشکه، توانسته است پس از سده‌های بسیاری که از رواج زبان یونانی به عنوان زبان رسمی حکومتی می‌گذشت؛ با فرمانی نافذ، حکم به رسمیت زبان اصلی مردم در دستگاه اداری دهد. از آن پس، همه‌ی اسناد و نوشته‌های دولتی و سکه‌ها به همین زبان به نگارش در می‌آیند.

۳- نیکلاس سیمز ویلیامز و همچنین دکتر مهدی، استاد دانشگاه کابل بر پایه‌ی شواهدی از همین سنگ‌نوشته و نام‌های چهارگانه‌ی شهرهایی که در بخش‌های تخریب‌شده متن به آن‌ها اشاره رفته و در نواحی شمال هندوستان و پنجاب واقع بوده‌اند؛ بر چنین عقیده‌ای هستند که این زبان، در سده‌های نخستین میلادی در گستره وسیعی از آناتولی و غرب ایران آن روز در کرانه فرات تا افغانستان و آسیای میانه و هند و پنجاب مفهوم بوده و بدان گفت و گو می‌کرده‌اند.

۴- این ادعا را دو شاهد دیگر هم پشتیبانی می‌کنند. نخست این که اصطلاح زبان یا خط "آریایی" را داریوش بزرگ نیز در سنگ‌نوشته‌ی بیستون (بند پایانی ستون چهارم) به کار گرفته است: «به خواست اهورامزدا این است نیشه‌ای که من کردم. افزون بر این به "آریا"» (بیستون، کتیبه داریوش بزرگ، از همین نگارنده، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۴۰). شباهت واژه و حتی جمله بکار رفته توسط داریوش و کنیشکه، نشانگر فراگیر بودن چنین زبان و نامی برای آن در گستره زمانی بسیار طولانی و پهنة جغرافیایی بس گسترده است. دوم اینکه، بر مبنای گزارش‌های آریان (آنباسیس) IV, 3, 7 ، کورنیوس (V, 4, 10-13) ، دیودور (VII, 5, 6) و پلوتارک، در

شرح لشکرکشی‌های اسکندر به ایران از یک چوپان لیکیبایی یاد می‌کنند که به سبب اقامت در "پارس" (منظور ایران)، زبان "پارس‌ها" را می‌دانست و وظیفه‌ی یک ترجمان محلی را بر عهده گرفته بود. او پس از این که همراه سپاه اسکندر به سغد و ورارود گسیل می‌شود، باز هم مترجم همراه بوده و زبان اهالی آن جا را نیز می‌فهمیده است. نزدیکی زبان ایرانیان به یکدیگر از منابعی دیگر مانند گزارش‌های استرابو و نیز تاریخ‌نامه‌های سلسله‌ی "هان" در چین نیز دریافت می‌شود.

۵- از آن جا که ساختار و واژگان سنگنبشته‌ی ریاطک نزدیک به زبان فارسی است و حتا پس از عصر کوشانیان تا سده‌ها سال زبان رسمی هیتالیان بوده است؛ به نظر می‌آید که این زبان نیای اصلی زبان فارسی کنونی که زبان "دری" نیز نامیده می‌شود، باشد. همچنین به نظر می‌آید که واژه "دری" که تاکنون معنی‌های گوناگونی مانند "درباری" و غیره برای آن پیشنهاد داده‌اند و تاکنون معناگذاری آن به نتیجه‌ی قطعی نرسیده است؛ گونه‌ای تغییر آوا داده از واژه "آریئو" (آریایی) باشد.

۶- بدین ترتیب افزون بر این که پیشینه‌ی زبان دری / فارسی، می‌باید بسیار پیش‌تر از سده‌های نخستین عصر اسلامی باشد؛ چنین به نظر می‌آید که دیرینگی زبان فارسی در شبه قاره نیز بسیار بیش‌تر از آنست که نفوذ آن در هند و پاکستان را نتیجه‌ی لشکرکشی‌های سلطان محمود بدانیم. (در زمینه‌ی دیرینگی زبان فارسی و حتا نفوذ آن در شعر جاهلی، بنگرید به مقاله‌ی ارزنده "تأثیر زبان فارسی در ادبیات عربی دوره جاهلیت"، نوشته خانم توردی‌بانو بردی‌یوا، استاد زبان عربی دانشگاه دولتی ملی تاجیکستان، در شماره‌ی نخست مجموعه مقاله‌های پژوهش‌های ایرانی، به کوشش همین نگارنده، ۱۳۸۰، برگ‌های ۵۳ تا ۵۹). (۶) و نیز به خواندن متن ترجمه‌ی بیانیة ویلیامز سیمز در آن دانشنامه مراجعه شود).

کتیبه یکاولنگ

کتیبه‌ی مهم دیگر کتیبه‌ی یافته شده از (تنگ سفیدک) در سی کیلو متری غرب مرکز یکاولنگ است که آنرا در سال ۱۹۹۶ م سیمز ویلیامز خوانده است که بنا به نوشته او ، سال نگارش کتیبه بر می گردد به سال ۴۹۲ کوشانی = ۷۹۲ و بنا به قول جناب غلام جیلانی داوری مربوط است به سال ۶۲۹ م . متن آن که دارای ۱۳ جمله است محتوی چنین مطلبی است : در این سال پادشاه گزن (غزن) الخیس پسر خراس ، این استوپه را همچون یک آبدۀ مذهبی در دشت «زمگان» (راغ زمگان) برپا داشت درآن زمان پادشاهی ترک و عرب (تاجیک) بود پیشکشهای شایسته من مورد قبول افتاد نام این استوپه «زینا لاکا» است .

هیون تسینگ زایر چینی هم در سفر نامه اش که خود در سال ۶۳۰ م در بامیان بوده آنجا را دارای پادشاه مستقل میدانند و از مغاره هایی که راهبان بودایی در آنجا به یسر میبرده اند ، یاد میکند .

نتیجه این است که پس از کشف کتیبه‌ی های سرخ کوتل، رباتک ، یکاولنگ و اسناد دیگر که به یکصد و سی پارچه تخمین شده است زبان (آری) در خراسان و شمال هند و آسیای میانه زبان گسترده رسمی بوده و میتوان آنرا نیای زبان دری نامید . که . بخش زیاد این آثار خوشبختانه قابل خوانش هستند . پروفیسور ویلیامز سیمز در راه باز گشایی دشواریهای آنها به کامیابیهای بسیار دست یافته است . بیانیه یی که آقای سیمز در موزیم خاور باستان در ایکه‌یو کوروی توکیو، زیر عنوان "اسناد باختری از افغانستان باستان" ایراد کرد . بر بسیاری از پرسشها پاسخ داده و جایگاه زبان آری را که او هم‌نوا با هنینگ ، باختری میخواند برجسته ساخته است . پژوهنده گان گرامی را برای مطالعه آن بیانیه فرا میخوانم .

. برای جلوگیری از درازای بیشتر ، می‌خواهم سخن را در این جا پایان دهم . تنها این نکته را بیافزایم که اکنون دیگر جهانیان دانشپژوه به موقعیت بزرگ فرهنگی افغانستان امروز ، خراسان دیروز و باختریای باستان به خوبی آگاهند . و امید آن هست تا فرزندان آگاه کشور ما نیز به ارزش داشته های شان بیندیشند و خود به گونه آزاد از هر بندی ، به این میراث گرانبها بپردازند و به رمز و راز آن بهتر پی ببرند . بیشترین کار و توجه در این راستا متوجه باستان شناسان و زبانشناسان ما مانند : استادان غلام جیلانی داوری ، داکتر احسان انتظار ، پروفیسور حسین یمین ، داکتر روان فرهادی ، پروفیسور همام ، پروفیسور زاهدی ، استاد عین الدین نصر و دیگران است که این زمین پژوهشی خالی را با تلاشها و دستاورد های دانشی شان پر کنند و به گفته رودکی بزرگوار: راز دانش را به هرگونه زبان گرد بیاوریم و گرامی بداریم . که او از پیشینیان خردمند خود با سپاس یاد کرده و سروده بود :

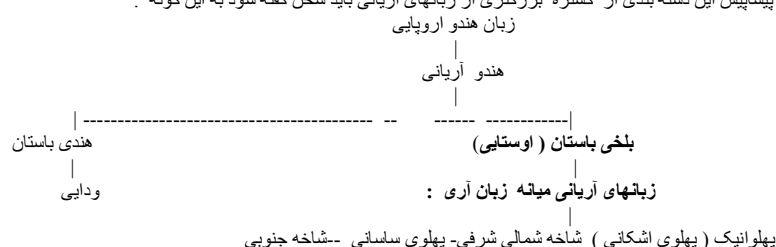
مردمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هرگونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

والسلام

یادداشتها :

(1) - در پیشاپیش این دسته بندی از گستره بزرگتری از زبانهای آریائی باید سخن گفته شود به این گونه :



گروه شرقی میانه :

- زبان سغدی
- زبان خوارزمی
- زبان سکایی
- زبان تخاری (بلخی)

دوره نو (معاصر) :

- زبان دری (فارسی ، تاجیکی)
- پشتو
- کردی
- زبانهای پامیری : (اشکاشمی ، یدغه ، شغنی ، یغنوبی (بازمانده زبان سغدی) یز غلامی منجی ، سنگلیچی ، و...)
- بلوچی
- نورستانی : (کتی ، ویگلی ، وری ، اشکون ، پرسون ، گوار ، دهمیلی)
- پشه یی : (دردی)

2- خرده اوستا . تالیف استاد پور داوود . از سلسله انتشارات زرتشتیان ایرانی بمبئی. ص 32

3- اوستا - محمد راشد محصل . دفتر پژوهشهای فرهنگی .

4. زین الاخبار - ص 11

5- دانشنامه آریانا - سنگنوشته رباطک

6- همانجا . برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به متن اصلی در (دانشنامه آریانا) .

:

* دکتر لغزاد مینویسد : جنیل دوستخواه در ترجمه اوستا از انگلیسی به فارسی، متن آنرا به 6 دفتر (گاهان، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اویستا و وندیداد) تقسیم نموده، درحالیکه متن انگلیسی آن شامل 4 بخش یسنا (دربگیرنده گاتا)، خرده اویستا (دربگیرنده یشت ها) ، ویسپرد و وندیداد میباشد.

- دراین ترجمه، "ایبریانه وچه را "ایرانویج" ، "کوه حرا را "کوه البرز" ؛ " آرین را "ایرانی" و "غیرآرین را "انیران" ترجمه نموده است (آرین را آریائی در نظر گرفتیم). دکتر لعل زاد .

مقاله : <http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalad07.pdf>

مقاله های پیوست :

1- <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=842>

2- <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=819>

3- <http://www.khorasanzameen.net/archive/history/ssabzwari-vogelsang08.html>

4- <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=465>